

ذات‌گرایی عربی‌نستی و تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا در زبان‌شناسی فراساختارگرا

واژگان کلیدی

- * ساختارگرایی
- * ذات‌گرایی عربی‌نستی
- * تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا
- * فراساختارگرایی

علیرضا آذریک *hdaneshgah@yahoo.com

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

پروین احمدی

پژوهشگر مؤسسه‌ی علمی- پژوهشی قلم سبز مرصاد

چکیده

در ساختارگرایی، پس‌اساختارگرایی و ساختارشکنی تاکید بر قراردادی بودن کلمه و معنا مندم بودن آن در ساختارها به علت رابطه کلمه با سایر کلمات و تفاوت کلمات با یکدیگر است. اما در مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا، زبان جزء مقولات ذاتی پسینی به شمار می‌رود. لذا کلمه به علت رابطه هم‌آنی که با پدیدارها دارد، یک امر ذاتی و فطری است که تابع تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا می‌باشد، که با حفظ و همراهی همواره‌ی ابعاد ثابت و لغت نامه‌ای در هفت خودآگاه و ناخودآگاه جمعی_فردی انواع ابعاد متغییر حقیقت عمیق وجودی کلمه را در ساختارهای متفاوت به منصفی ظهور می‌رساند. این مقاله ضمن معرفی اجمالی ساختارگرایی، پس‌اساختارگرایی و ساختارشکنی، به طور خلاصه مکتب زبان‌شناسی فراساختارگرا را معرفی می‌کند؛ سپس از منظر این مکتب فطری یا ذاتی بودن کلمه، و تابعیت کلمه از تاریخ‌گرایی مورد بررسی قرار می‌گیرد. نتیجه آنکه کلمه امری ذاتی است که در تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد. و فراساختارگرایانه عمل می‌کند.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۲۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۰/۴

مقدمه:

ساخت یا ساختار چارچوبی است که در آن، همه‌ی اجزای یک مجموعه در پیوند با یکدیگر و در کارکردی هماهنگ کلیت اثر را می‌سازند. «ساختارگرایی همانند نشانه‌شناسی در پی آن است که دریابد عناصر زبانی چگونه شکل می‌گیرند و چه ارتباطی با دیگر عناصر دارند، چگونه کلیتی از این اجزاء عناصر پدیدار می‌شود و چگونه این اجزاء و عناصر الگوهای متن را پدید می‌آورند» (علوی مقدم، ۱۳۷۶: ۱۷۳) عناصر منفرد یک نظام تنها هنگامی معنا دارند که روابط آن اجزاء با ساختار را همچون یک کل بررسی کنیم. «این ساختارها به عنوان ماهیت‌های مستقل، خودتنظیم شونده و خود تغییر یابنده درک می‌شوند؛ بنابراین این خود ساختار است که اهمیت معنی و کارکرد اجزاء منفرد یک نظام را تعیین می‌کنند.» (piagct1971:5_16:llawkes,1977:17_8)

ریشه‌های تفکر ساختی را می‌توان در آرای متفکران منتقدی چون لایبنیتس و رواقیون یونان ردیابی کرد و همچنین ریشه‌یابی اصلی ساختارگرایی به لحاظ فلسفی به ایده‌آلیسم معرفت‌شناختی کانت و اعتقاد او به صور و ساختارهای پیشینی و ماقبل تجربی معرفت و سوژکتیویسم بر می‌گردد. چرا که مقولات پیشینی ماقبل تجربی در ذهن آدمی (سوژه) ای که او مطرح می‌کند، همانا ساختارهای معرفت‌شناختی هستند که در نظر کانت بنای ساختمان و معرفت آدمی بر پایه‌ی آن‌ها بنیاد شده است. و همچنین ریشه‌یابی ساختارگرایی به فرمالیسم و مکتب پراگ و نئوفرمالیسم و فوتوریسم می‌رسد.

جانتان کالر در فن شعر ساخت‌گرا می‌گوید: «هدف نظریه‌ی نقادانه‌ی ساختارگرایی باید توضیح این مطلب باشد که خوانندگان چگونه از عهده‌ی استخراج معنای متون برآیند.» و بر این باور است که ساختار نه تنها در خود متون بلکه در مجموعه‌ی قواعدی قرار دارد که ما در هنگام خواندن از آن‌ها پیروی و تبعیت می‌کنیم. (سلدن، ۱۳۷۵: ۸۴) و همچنین ژان پیازه، روانشناس سوئیسی معتقد است که عناصر یک ساخت تابع قواعد است و بر حسب این قواعد است که ساخت مشخص می‌شود. (اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم، ۲۸۰)

اندیشه‌های فردینان دوسوسو را می‌توان آغازگر این مکتب دانست. در واقع ساختارگرایی نام مکتبی است که ابتدا در زبان‌شناسی مطرح شد و بعدها در زمینه‌های دیگر هم شاخ و برگ

پیدا کرد. تنها کتابی که از فردینان دوسوسو برجای مانده است درس‌های زبان‌شناسی همگانی نام دارد که در سال ۱۹۱۶م (سه سال پس از درگذشت او) براساس یادداشت‌های او توسط شاگردانش منتشر شد. (مشکوة‌الدینی، ۱۳۷۳، ۶۵ و ۶۶) با انتشار این کتاب دوسوسو به عنوان بنیانگذار زبان‌شناسی نوین شناخته شد و دگرگونی شگرفی در حوزه‌ی زبان‌شناسی و نظریه‌های زبانی و ادبی پدیدار شد. (علوی مقدم، ۱۳۷۷ ه ش: ۶۷) از نظر سوسور، در میان پدیده‌های زبانی دست کم دو نوع پیوند وجود دارد: پیوند همنشینی و پیوند جانشینی. پیوند همنشینی پیوندی است که میان واژگان مختلف در یک زنجیره‌ی گفتاری مشاهده می‌شود. مثلاً جمله‌ی «من به خانه‌ی دوستم رفتم» من، خانه‌ی، دوستم، رفتم، چهار زنجیره‌ی گفتاری را تشکیل می‌دهد. (فکوهی، ۱۳۸۶: ۱۸۶) پیوند همنشینی ناظر به پیوند ترکیبی میان عناصر زبانی است. اما در پیوند جانشینی اجزایی در رابطه با یکدیگر قرار می‌گیرند که لزوماً در یک زنجیره‌ی گفتاری حضور فیزیکی ندارند؛ بلکه در زنجیره‌ی حافظه‌ای درک می‌شوند و رای گفته‌ها و جملات حضور دارند. اما این اجزاء می‌توانند در غیاب یکدیگر جانشین شوند. مثلاً وقتی می‌گوییم یک کتاب جدید خریدم مفاهیمی چون کتاب‌فروشی، فروشنده، دانشگاه، درس و غیره در رهنما به وجود می‌آید. یک زنجیره‌ی حافظه‌ای هستند. «همان البته» در محور جانشینی یا گزینشی، حدود و توجیحات این گزینش، مشخص است و هر واژه‌ای را نمی‌توان جانشین واژه‌ی دیگر کرد. «(امامی، ۱۳۸۲: ۲۲) از دیگر نظریات دوسوسو دو رویکرد در زمانی و همزمانی است که اهمیت زیادی در مباحث نظریه‌ی ادبی یافته است. به نظر سوسور می‌توان هر پدیده‌ی خاص زبان را از دو راه بررسی کرد اگر یک واژه با یک واج خاص را در مناسبت با سایر واژگان و واج‌ها بررسی کنیم، روش کار ما همزمانی خواهد بود اما اگر آن واژه یا واج را به گونه‌ای تاریخی بررسی کنیم از روش در زمانی استفاده کرده‌ایم. در واقع «در روش بررسی همزمانی وضعیت کامل زبان در یک مقطع خاص مطالعه می‌شود و پرورش بررسی در زمانی عنصری خاص از زبان در لایه‌های متوالی زمان مورد پژوهش قرار می‌گیرد.» (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۸).

پساساختارگرایی نیز در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ به منظور مقابله با آرای افراطی ساختارگرایی ظهور کرد. از پاساساختارگرایان معروف می‌توان به دریدا، میشل فوکو، رولان بارت و... اشاره داشت. پاساساختارگرایان بر این باورند که بناکردن یک علم عینی در نهایت ناممکن است و لذا صرفاً

خوانش خاص خود را بر یک متن تحمیل می‌کند. (پین، ۱۸۸:۱۳۸۶) پساساختارگرایان اولویت مسئله‌ی زبان را حفظ کردند ولی برخلاف ساخت‌گرایانه کیفیت زبان، و چگونگی کاربرد زبان را مورد توجه قرار دادند. (ایگلتن، ۱۴۰:۱۳۶۸) پساساختارگرایان معتقدند که هر دالی در هر ساختار معنای خاص خود را دارد اما هر دال صرفاً یک معنا را از ساختار نمی‌گیرد. بسته به شرایط اوضاع اجتماعی، تاریخی در ساختار می‌توان معنای متعددی را به یک دال بدهد. و این همان نظریه‌ی دال‌های شناور است. دریدا با طرح مسأله‌ی توهم حضور اساس دیدگاه پساساختارگرایی و پست‌مدرنیسم را در زبان مطرح کرد.

یکی از مفاهیم کلیدی و رایج پساساختارگرایی، ساختارشکنی است. به طوری که هارلند در تعریف پساساختارگرایی بیان می‌کند پساساختارگرایی شیوه‌ای از اندیشیدن و سبکی از فلسفیدن و نوعی از نوشتار است که نهایتاً به ساختارشکنی اهتمام می‌ورزد. (پیترز، ۲۰۰۳) ساختارشکنی مستلزم به کنار رفتن هرگونه بنیاد و مرکزیت عنصرهای برجسته‌ای و تأکید بر عنصرهای سرکوب شده و حاشیه‌ای است.

ژاک دریدا به عنوان یکی از چهره‌های معروف پساساختارگرایی و مکتب ساختارشکنی معتقد است در تغییر ساختارگرایانه وی یک متن، و اساساً در متافیزیک حضور، چون یک معنای مرکزی مطرح می‌گردد که حول این‌همانی شکل گرفته است پس استبداد ساختار، موجب به حاشیه رفتن معنای دیگری می‌گردد و دریدا با ساختارشکنی و تأکید بر آن چه که خود difference می‌نامد و در واقع به مرکز آمدن معنای حاشیه‌ای. این را مد نظر دارد و البته باز این معنای مرکزی، با به مرکز آمدن معنای حاشیه‌ای دیگر، به ستیز فراخوانده می‌شود و بدین ترتیب است که پروسه‌ی تا بی‌نهایت تولید معانی متکثر از متن تحقق می‌یابد. برخلاف آنچه در نگاه نخست برمی‌آید، ساختارشکنی به معنی ویران کردن متن یا کشف معنای نهایی متن نیست، بلکه تولید متن از طریق درگیری با نیروی دلالتی متن است تا مانع غلبه‌ی آشکار شیوه‌ای از دلالت به شیوه‌های دیگر شود. (تقی‌پور، ۱۳۸۰)

ساختارشکنی، تخریب یا ویرانگری نیز نیست؛ بلکه یک پرسشگری در معنای تحقیق، اکتشاف، زیر و رو کردن و مرورسازی همه‌ی مفروضات است به معنای تلاش برای آگاهی از یک معنا به معنای ویرانگری. (ایچی، ۱۹۹۵) البته ارائه‌ی تعریف جامعی از ساختارشکنی کاری دشوار است

و نمی‌توان آن را به ویرانی و یا روش جدیدی برای خواندن متن در نظر گرفت. «در ساختارشکنی از یک‌سو مطالعه با دقت و ریزبینانه متن‌ها از داخل خود آن‌ها و از سوی دیگر توجه به این امر که متن‌ها چگونه خود را واژگون جلوه می‌دهند مورد توجه است. (دریدا، ۱۹۷۶). درواقع ساختشکنی در پی آن است که نشان دهد اشیاء، امر، متون، سنت‌ها، باورها، نهادها و جامعه‌ها را نمی‌توان به کار برد و برای همیشه تعریف کرد، مفاهیم همواره تمایل به فرارفتن از مرزهایی دارند که در لحظه حاضر شروع به محدود شدن، کرده‌اند. (حقیقی، ۱۳۷۹، ۷-۹).

(۲_۰) پیشینه‌ی پژوهش: با وجود آن که در ادبیات ایران و در طی دو دهه که از اعلام حضور مکتب اصالت کلمه می‌گذرد، هرچند در مورد آن مقالات علمی-آکادمیک بسیاری نوشته شده است؛ اما به عنوان مکتب فراساختارگرایی، تاکنون هیچ مقاله‌ی علمی-پژوهشی نوشته نشده است و مقاله‌ی حاضر نخستین نوشتار علمی در این مورد است.

(۳_۰) مسئله‌های تحقیق:

۱_ ذات در مکتب فراساختارگرایی چگونه تعریف می‌شود؟

۲_ کلمه در این مکتب تابع نگاه تاریخگرایی قدیم یا نوین است؟

و ۳_ در این مکتب تاثیر انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی-فردی بر کلمه و جوهره‌های آن چگونه خواهد بود؟

(۴_۰) روش پژوهش: روش پژوهش به صورت کتابخانه‌ای بنیادی، توصیفی و تحلیلی می‌باشد.

(۵_۰) مبانی نظری تحقیق

۱_۵ فراساختارگرایی:

فراساختارگرایی برخلاف ساختارگرایی و پس‌اساختارگرایی و ساختارشکنی، معنا را تابع ساختارها قرار نمی‌دهد؛ بلکه ساختارها را تابع روابط بین کلمات قرار می‌دهد. بدین ترتیب تمام ساختارها خود ماهیت‌هایی از مقام متکثر موجودی کلمات هستند. فراساختارگرایی کلتی فراتر از هم‌افزایی ساحت و ماهیت‌هایی است که به بنیان و اساس تمام معناها یعنی

مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس) اشاره دارد. از جمله پیش‌فرض‌های زبان‌شناسی فراساختارگرا می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱_ کلمه یک حقیقت عمیق است که یک یا چند بعد و ساحت ثابت لغت نام‌های و بی‌نهایت ابعاد متغییر دارد که در ساختارها ظهور و نمود پیدا می‌کنند. ۲_ کلمه دارای جوهره‌های گوناگونی است، از جمله جوهره‌ی معنایی، جوهره‌ی گفتاری، جوهره‌ی نوشتاری، جوهره‌ی حرکتی و... ۳_ کلمه از لحاظ جوهره‌ی معنایی چون وجودش را از مقام جامع وجودی کلمه و مقام متکثر موجودی کلمات اخذ کرده است به هیچ وجه امری قراردادی نمی‌باشد و ما معنا را در ذات کلمه-پدیدارها کشف می‌کنیم. ۴_ معنا جزء مقولات پیشینی ذاتی اما زبان جزء مقولات پسینی می‌باشد. ۵_ در زبان‌شناسی فراساختارگرا، با چند پروسه سوژه، ابژه، دگر سوژه و فراسوژه، مواجه هستیم. ۶_ برخلاف نظر ساختارگراها و پساساختارگراها، جوهره‌ی معنایی کلمات هستی خود را از مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس) و مقام متکثر موجودی کلمات دریافت می‌دارند. و هر کلمه‌ای یا متنی دارای حقیقت عمیق معنایی می‌باشد که بعد ثابت و ابعاد متغییر دارد. ۷_ گفتمان در صورتی امکان‌پذیر است که یک زبان برساخته و واحد جهانی داشته باشیم. یا حداقل به یک یا چند ساحت ثابت در کلمات زبانهای متفاوت قائل باشیم. ۸_ ما در جهانی زندگی می‌کنیم که هر چیزی در آن یک کلمه پدیدار است و بین کلمه و پدیدارها رابطه‌ای ذاتی و هم‌آنی برقرار است، درواقع بدون کلمات جهانی هم وجود نخواهد داشت. (هاشمی، ۱۳۹۹: ۳۱-۳۳)

ساختارگرایی و ساختارشکنی از نگاه زبان‌شناسی فراساختارگرایی

از نگاه فراساختارگرایی، سوسور درواقع اصالت رابطه را بیان کرده است، و از این لحاظ مکتب ساختارگرایی بر رابطه‌ی بین اجزاء (کلمه) در زنجیره‌ی گفتار و سایر ساختارها تاکید دارد. به همین صورت در جامعه انسانی نیز افراد براساس روابطشان تعریف می‌شوند. به عنوان مثال دیالوگ یک معلم با شاگردانش و دیالوگ همین شخص در محیط خانواده با پدر و مادرش متفاوت است. دلیل این تفاوت نوع رابطه‌ای است که بین افراد جامعه تعریف می‌شود. درواقع دوسوسور معتقد است که پدیدارها اصالت ندارند؛ بلکه رابطه‌ی میان پدیدارها (انسان، کلمه) است که اصالت دارد. لذا دوسوسور براساس مکتب اصالت رابطه به کلمه و انسان و به تمام پدیدارهای نگاهی ماتریالیستی دارد، که در این نوع نگاه وجود انسان و پدیدارها محدود و نادیده گرفته می‌شود. این در حالی است که هر پدیداری دارای حقیقت عمیق معنایی است که

ابعاد ثابت و متغییر می‌پذیرد. در مکتب ساختارگرایی رابطه و در رابطه بودن با سایر پدیدارها است که هویت و وجود پدیدارها را رقم می‌زند. چرا که از نگاه سوسور هر چیزی به عنوان یک پدیدار، بدون قرار گرفتن در رابطه (قواعد همنشینی و جانشینی) معنایی ندارد. (همان)

اما میشل فوکو به عنوان یکی از پسا‌ساختارگرایان معتقد است؛ رابطه نیست که، معنا را برای پدیدارها به وجود می‌آورد، بلکه در تاریخ و پروسه‌ی تاریخی است که این پدیدارها شکل می‌گیرند. همچنین میشل فوکو معتقد است که معناهای پدیدارها را ما تولید نمی‌کنیم، بلکه معنای پدیدارها در سیر تاریخ شکل می‌گیرد و ما صرفاً این معناها را مصرف می‌کنیم.

میشل فوکو معتقد است که این رابطه در تاریخ شکل می‌گیرد. دریدا این سوال را مطرح می‌کند که تاریخ به چه صورت است؟ و این واضح است که بازی شطرنج، قدمت دارد اما در بازی شطرنج رابطه‌ی میان مهره‌ها، سرباز، شاه، اسب و... را چه کسی شکل داده است. دریدا خود به این سوال پاسخ می‌دهد که اصل این رابطه در تفاوت است. در واقع دریدا معتقد است اگر تفاوت نمی‌بود رابطه‌ای شکل نمی‌گرفت. وی در ادامه می‌گوید، تفاوت است که رابطه‌ها را شکل می‌دهد. و همچنین معتقد است که تفاوت است که به پدیدارها معنا می‌دهد. اگر اسب شبیه سرباز می‌بود یا شاه شبیه سرباز می‌بود شطرنجی تولید نمی‌شد. در واقع دریدا هم کلمه و پدیدار را فاقد معنا می‌داند و معتقد است که در تفاوت پدیدارها با یکدیگر است که معنا تولید می‌شود.

در زبان‌شناسی فراساختارگرا هر کلمه‌ای در لغت‌نامه‌ها همان ابعاد ثابت حقیقت معنایی است که با همراهی و همواره‌ی آن ابعاد ثابت است که ساحات متغیر در روابط و تفاوت‌ها شکل می‌گیرد. در واقع اگر بعد یا ابعاد ثابتی برای کلمه قائل نباشیم، رابطه‌ای نیز شکل نخواهد گرفت. به عنوان مثال کلمه‌ی عشق در ساحات متغیر، با حفظ و همراهی بعد یا ابعاد ثابت می‌تواند متضاد خود را هم بیافریند. در مورد افراد نیز همینطور است؛ شخصی مانند ملاصدرا، وقتی با همسرش صحبت می‌کند ملاصدرا است، با شاگردهایش صحبت می‌کند ملاصدرا است، با بقال سر کوچه صحبت می‌کند ملاصدرا است. با بقال سر کوچه صحبت می‌کند ملاصدرا است. در واقع انسان و کلمه ابعاد ثابت وجودی دارند که با حفظ و همراهی آن ابعاد ثابت و محدود، در ساحات مختلف، در بازی‌های زبانی مختلف، بی‌نهایت ابعاد متغیر بر اساس انواع خودآگاهها

و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه می‌پذیرد. بنابراین ابعاد ثابت هر کلمه و انسان فراتر از ساختارها عمل می‌کنند. یک کلمه می‌تواند در بی‌نهایت جمله، شبه جمله، پاره گفتار و متن، شعر، داستان، نمایشنامه، متن علمی (فیزیک، زیست، شیمی، و...) ساختارهای متفاوت بپذیرد، یک شخص نیز در اجتماع در انواع ساختارهای، خانواده، مدرسه، انجمن‌های خیریه، انجمن‌های علمی، خیابان، در گروه دوستان، به عنوان یک شخص علمی در محافل علمی و آکادمیک و... می‌تواند در بی‌نهایت ساختار و رابطه شرکت کند، اما در تمامی این ساختارها و روابط یک یا چند ساحت امکانی از وجودش را نمود بخشیده که این ساحت، اصل شخصیت او را سامان داده است. و در جمع‌ها و تشکله‌ها و ساحت مختلف اجتماعی با حفظ و همراهی همواری آن ساحت ثابت می‌تواند بی‌نهایت فعالیت متفاوت در اجتماع داشته و در ساختارهای گوناگون اجتماع شرکت داشته باشد. بنابراین انسان و کلمه دارای ابعاد و ساحت ثابتی هستند که آن ابعاد و ساحت ثابت، فراتر از تمام ساختارها عمل می‌کند. لذا انسان_کلمه یک حقیقت فراساختاری می‌باشند. «در مثال کلید واژه‌ی عشق می‌توان ابعاد ثابت و متغییر معنایی_مفهومی کلمه‌ی عشق را بیان کرد. که معنای ثابت یا ابعاد و ساحت ثابت آن معنای لغت‌نامه‌ای کلمه‌ی عشق است که با حفظ و همراهی آن ابعاد ثابت معنایی و مفهومی می‌تواند در متن‌های مختلف ادبی ساحت مختلف هنری خود را به منصفی ظهور برساند و در متون عرفانی ساحتی که سبقه‌ی معنوی دارند را نمود ببخشد. و در ساحت مختلف اجتماعی نیز دارای ریزش، بارش و رویش معنایی متغییر با حفظ و همراهی همواری آن ساحت معنایی که در لغت‌نامه‌ها است و مفهومی که در جوامع است؛ معانی متفاوتی داشته باشد. کلمه‌ی عشق در یک متن ادبی (شعر)، یک ساختار می‌پذیرد، در یک متن فلسفی مانند «ضیافت افلاطون» ساختار متفاوت‌تری می‌پذیرد و در یک متن حقوقی ساختاری دیگر دارد. اما همچنان کلمه‌ی عشق با حفظ و همراهی همواری آن ساحت ثابت معنایی و مفهومی لغت‌نامه‌ای است که در این ساختارها معانی متغییر و متفاوتی می‌پذیرد. و آن ابعاد ثابت جنبه‌ی فراساختاری کلمه عشق و سایر کلمات است.» (آذریچک و همکاران، ۱۳۹۶، ج ۲: ۱۷۷-۱۸۰)

ذاتی و فطری بودن کلمه در فراساختارگرایی:

ذاتی‌گرایی مانند بسیاری از مباحث فلسفی ریشه در نظریات فیلسوفان یونان دارد. این نظریه با مسأله ثبات و حرکت ارتباط دارد. در واقع تبیین‌ای معقول از پدیده حرکت و تغییر، مورد

توجه فیلسوفان آن زمان بوده است نظریه ذات‌گرایی ارسطو نیز به این موضوع می‌پردازد. این نظریه با بررسی قوانین طبیعت یکی از برجسته‌ترین دست‌آوردهای فلسفی اوست که بنیان متافیزیک را برای علوم آن زمان تشکیل داد. موضوع فلسفه‌ی طبیعت ارسطو، فرآیند طبیعت، هستومندهای طبیعی و موضوعاتی چون حرکت، تغییر و نظریه‌ی علت‌ها است. او با کاربرد این موضوعات رویدادها و ساختار پدیده‌های طبیعت را بررسی می‌کند. در قرون وسطی نیز وجود واقعی کلی‌ها بررسی شد و قائلین به وجود کلی‌ها معتقد بودند که انواع و اجناس نه تنها وجودشان مستقل از فکر انسان است؛ بلکه وجودی جدا از جزئی‌ها دارند. در دوران قرون وسطی نبرد اندیشه‌های فلسفی، نامگرایان به وجود لفظی کلی‌ها و قائلین به وجود کلی‌ها بود. نامگرایان وجود مفاهیم کلی واقعی مفاهیم کلی در عالم خارج از ذهن بودند و ارسطوییان معتقد به وجود آنها در عالم ذهن انسان بودند نه در عالم خارج. در مقابل این دو دیدگاه، نامگرایان معتقد بودند که اساساً مفهومی به نام مفهوم کلی _ نه در ذهن و نه در عالم خارج - وجود ندارد و این الفاظ که بر مفاهیم کلی دلالت دارند، همه مشترک لفظی و دال بر امور متعدد هستند. آکویناس کوشش کرد تا تفاوت بین ماهیت و وجود، جزئیات و کلیات را با استفاده از زبان و دیدگاه‌های متافیزیکی ارسطو بیان کند. در نظر آکویناس وجود اشیایی مانند اسب، در واقع اشیاء با «عمل ذاتی وجود داشتن» اوصافی نیستند که عقل ما آنها را از خارج اخذ کرده باشد. در طبیعت، خود را معرفی می‌کنند. با این حال، وجود امکانی اشیاء که نتیجه‌ی تحلیل ماهیت آنها نیست در دیدگاه آکویناس جای دارد. در نهایت آکمی با قائل بودن به لفظ کلی‌ها و اشاره به اینکه تفاوت بین کلی، جزئی به معنی تفاوت میان انواع اشیاء نیست؛ بلکه به معنی اشاره به تنها نوع موجود شیء یعنی اشیایی که با آن به طور معمول مواجه هستیم، نقطه نظر خود را به آراء ارسطو نزدیک کرد. ولی شاگردانش نظریات او را در جهت سوق دادند که زمینه فکر هیوم و حتی پوزیتیویسم منطقی را مهیاء نمود. (معیر زاده، ۱۳۹۰، ۲۹-۴۶) لاک با رد ذات‌گرایی ارسطو و به ویژه با زیر سؤال بردن امکان معرفت به ذات واقعی اشیاء مباحثی را در حوزه تمایز بین مصداق و مفهوم ایجاد کرد که با تمرکز کرییکی و پاتنم بر مباحث معناشناسانه نهایتاً به بازسازی مجدد ذات‌گرایی منجر شد. اختلاف دو دیدگاه نیوتنی‌ها از یک سو و لایب‌نیتسی‌ها از سوی دیگر در منابع مهم جهان، عامل ایجاد متافیزیک هیومی شد که الیس در رد دیدگاه هیوم، ذات‌گرایی علمی‌اش را مطرح نمود. (همان) در ذات‌گرایی الیس فرض می‌شود که گرایشهای اولیه چیزها با یکدیگر به روشی تعامل طبیعی از ساختار

بنیادین‌شان نشأت می‌گیرد که در آن، توان علمی، ظرفیت و تمایل می‌گیرد. او تصور می‌کند که توانهای علی در میان ویژگیهای طبیعی موجوداتی از این نوع وجود دارند. بنابراین این ویژگیها، ویژگی‌هایی هستند که موجوداتی از این نوع ضرورتاً باید داشته باشند. (همان)

ذات‌گرایی ارسطو:

متافیزیک با موجود از این حیث که موجود است و اعراض متعلق به ذات موجود، سر و کار دارد. این علم همانند علوم خاص نیست زیرا هیچ یک از علوم، موجود را به طور کلی به عنوان موجود بررسی نمی‌کند. ارسطو مفهوم موجود را مشترک معنوی می‌داند زیرا دارای معنای عامی است که بر تمام اشیاء به یک معنا بکار می‌رود. به طور مثال «انسان موجود است»، «درخت موجود است»، «سنگ موجود است»، مفهوم موجود به معنای بودن شی در خارج و تحقق عینی آن مدنظر است ولی به طور هم مصداق بر افراد حمل نمی‌شود. معنای مختلف موجود با مبداء واحد و یک طبیعت معین نسبت دارند که فقط به علت اشتراک در اسم چنین نامیده نمی‌شوند. به بیان دیگر بعضی موجود نامیده می‌شوند چرا که جوهرند، برخی برای اینکه انفعالات جوهرند، برخی جریانی به سوی جوهرند و یا برعکس فساد یا عدم جوهرند، برخی کیفیت جوهر یا علت فاعلی جوهرند به همین دلیل ارسطو مفهوم موجود را مشترک معنوی میداند. (همان: ۳۴) ارسطو بحث مفصلی درباره مقولات دارد. زیرا هستی موجود خارجی را نشان می‌دهد و هیچ موجودی را خارج از دایره مقولات در نظر ندارد. او حتی قوه و فعل را تحت مقولات بررسی می‌کند زیرا قوه و فعل نحوه وجود شیء خارجی هستند. مقولات در نزد ارسطو فقط تصور ذهنی و قالب مفاهیم نیستند، آنها حالات بالفعل وجود را در عالم خارج از ذهن نشان می‌دهند. او بین منطقی و متافیزیک در صورتی که موضوع اصلی آن جوهر باشد رابطه برقرار می‌سازد. بنابراین مقولات علاوه بر جنبه‌ی منطقی، جنبه‌ی هستی‌شناسی نیز دارند. واژه ذات یا جوهر برگردان ترجمه لاتینی اوسیا است که از زمان افلاطون به بعد، هم معنی با طبیعت، سرشت و نهاد بکار گرفته شده است که بر هستی با وجود ثابت و پایدار دلالت میکند. همانطور که اشاره شد اوسیا نزد ارسطو علاوه بر مقولات دهگانه، در متافیزیک نیز نقش مهمی دارد. جوهر به معنی اولیه و واقعی، فرد است. ارسطو درباره فرد و مصداق، از آن جهت بحث می‌کند که آنها حاکی از اشیاء و موجودات خارجی هستند. لفظ فرد جوهر بر موجودی که در خارج «این چیز در اینجا» است، دلالت می‌کند.

جوهر به معنای ثانوی، عنصر صوری یا ذات نوعی است که با مفهوم کلی متعلق علم است. نوع به دلیل اینکه ذاتاً واقعیتی بالاتر از فرد دارد و متعلق علم است میتواند به معنای ثانوی جوهر نامیده شود. از بین این دو جوهر تنها فرد موضوع حمل است و خودش محمول دیگران نمی‌باشد. بنابراین فرد، جوهر اولیه یا ذات فردی است و کلی نوعی در اشیاء واقعی یا ذات نوعی است. فرد به طور حقیقی جوهر است، چیزی که عنصر اصلی در شیء و متعلق علم است همان کلی می‌باشد. بنابراین کلی متعلق علم است ولی هستی جدایی ندارد و در فرد، واقعی است. (همان: ۳۵)

ذات از نگاه الیس:

ذاتی‌گرایی علمی الیس نظریه‌ای است که رابطه‌ی ضرورت طبیعی و قوانین طبیعت را مطرح می‌کند، به این معنی که ضرورت طبیعی‌ای در جهان وجود دارد که در روابط علی و معلولی قوانین طبیعت یافت می‌شود. در این دیدگاه قوانین طبیعت در سراسر دنیا فراگیر هستند و به وسیله‌ی خداوند بر آنها تحمیل نشده یا وجودی تصادفی ندارد. این نظریه از این حیث که جهان نه تنها متشکل از چیزهای ذاتاً غیر فعال نیست، بلکه ذاتاً از نوع فعال تشکیل شده از اهمیت برخوردار است. ویژگی‌های گرایشی -توان علی، ظرفیت و تمایل- و انواع طبیعی -انواع چیزهایی که در طبیعت عینی و مستقل از ذهن هستند- عناصر اصلی ذاتی‌گرایی الیس را تشکیل می‌دهند. توانهای علی، ظرفیتها و تمایلات همگی باعث می‌شوند که اشیاء به طور درونی وادار به کنش و واکنشهای خاص شوند ویژگیهای گرایشی هر نوع طبیعی مستقل از ما است. آنها جزء ویژگیهای بنیادین آن نوع محسوب می‌شوند. ویژگیهای بنیادین، انواع طبیعی را به طور درونی وادار به کنش و واکنشهایی می‌کند که به تمییز آنها از یکدیگر می‌انجامد. باید توجه داشت که بروز و ظهور ویژگیها به شرایطی که در آن واقع می‌شوند، وابسته است. توان علی، ظرفیت و تمایل بالقوه‌گی‌های اصیل هستند. آنها ویژگی‌هایی هستند که اگر در شرایط مناسب واقع شوند خود را به نمایش می‌گذارند. (همان: ۳۸) الیس با این اصل موضوعه پیش میرود که قوانین علی تماماً وابسته به ویژگیهای گرایشی‌ای هستند که انواع طبیعی به طور ذاتی دارا می‌باشند. یعنی فرض می‌گیرد که ویژگیها و ساختارها که سازنده‌ی ذات واقعی انواع هستند قوانین، کنش و واکنش را متعین می‌کنند. بنابراین انواع طبیعی موجود در جهان، رفتاری متغایر با ویژگیهای ذاتی نخواهد داشت. چرا که اگر مخالف رفتار کنند باید ویژگیهای

ذاتی متفاوت داشته و نوع متفاوتی از چیزها باشد. ذاتی‌گرایی او فقط هستومندهای نظری که ذاتاً در تبیین فرآیندهای علی پدیدارهای فیزیکی شرکت می‌کنند اجازه ی ورود دارند. تبیین ذاتی‌گرایانه‌ی فرآیندهای علی انواع متفاوت، تنها در صورتی که فرآیندها طبیعی باشند، امکان‌پذیر است. همه‌ی فرآیندهای علی، بدون شک فرآیندهای طبیعی هستند، ولی همه‌ی فرآیندهای طبیعی وابسته به انواع طبیعی نیستند. بنابراین همه‌ی تبیین‌ها، ذاتی نیستند. (معیر زاده: ۱۳۹۰: ۲۹-۴۶)

ذات از نگاه فراساختارگرایی:

با توجه به آنچه گفته شد لازم است، جوهر بنیادین کلمه شناخته شود، لذا می‌توان کلمه را از لحاظ وجود شناختی از سه جنبه بررسی کرد:

۱_ مقام جامع وجودی کلمه، که ساحت فرابعدی و فراتاریخی (کلمه-پدیدارها) است.

۲_ مقام متکثر موجودی کلمات یا ساحت اختیاری و قراردادی کلمات.

و ۳_ مقام مصنوع که ساحت ساخته شده و انواع بازی‌های زبانی بشر می‌باشد.

مقام جامع وجودی کلمه، مهمترین کشف مکتب اصالت کلمه و زبان‌شناسی فراساختارگرا می‌باشد. زیرا بسیاری از بحث‌ها در زمینه، معنی‌شناسی، نشانه‌شناسی، زبان‌شناسی و... جز با ارجاع به مقام جامع وجودی کلمه که خود منشاء «کلمه-پدیدارها» می‌باشد، قابل طرح نیست. از نگاه زبان‌شناسی فراساختارگرا، مهمترین ویژگی «کلمه» آن است که هر کلمه-پدیدار جوهره‌ی معنایی، و ساحت فرابعدی، فرازمانی، فرامکانی خود را از «مقام جامع وجودی کلمه» اخذ و دریافت می‌کند. و این مقام در فلسفه‌ی زبان همان لوگوس یا جامع تمام معانی است. این بدان معناست که کلمه و واژگان در مقام نشانه، اموری قراردادی و دلخواهی نیستند. بلکه پیش از هستی‌مند شدن در ساحت «کلمه-پدیدار» هر کلمه، جوهره‌ی معنایی خویش را که ازلی، ابدی، تقسیم‌ناپذیر و جان کلمه است، از مقام جامع وجودی «لوگوس» اخذ می‌کند. در واقع هر کلمه-پدیدار، پیش از آوامند شدن و پیش از نوشتار، از لحاظ جوهره‌ی معنایی با پدیدار مختص به خود، هستی‌مند می‌شود. هر پدیداری روح و معنای مختص به خود دارد. که حاصل قرارداد نیست. و فرابعدی است. و از لوگوس خود یا مقام جامع وجودی کلمه، که جامع

کلمه و پدیدار می‌باشد؛ یک رابطه‌ی ذاتی برقرار است. زیرا «کلمه-پدیدار» هستی‌مند نمی‌شود مگر اینکه بهره‌ای یا سهمی از معنا و وجود از «مقام جامع وجودی کلمه» برده باشد. بنابراین، رابطه بین کلمه-پدیدارها از ساحت جوهره‌ی معنایی رابطه‌ی فرامکانی، فرازمانی، ثابت و غیر قابل تغییر است. و مدلول در پیوند با دال دیگر هر صورتی را نمی‌پذیرد. بلکه تنها صورتی را می‌پذیرد که قبلاً جوهره‌ی معنایی آن را از مقام جامع وجودی کلمه دریافت داشته است. پس هر کلمه دارای یک هسته‌ی مرکزی و بنیادین و ابعاد ثابت برای معنی است که بر حسب آن مدلول مناسب آن دال تلقی می‌گردد. بنابراین هر کلمه پدیداری پیش از پذیرفتن ساحت چهار بعدی و هم‌افزایی با جوهره‌ی نوشتاری و گفتاری بر معنا و مفهوم معینی، دلالت دارد. لذا ساحت نشانه‌ای کلمه، زمانی که جوهره‌ی معنایی، گفتاری و نوشتاری پدیدار به خصوصی به هم افزایی می‌رسند؛ در جهان چهاربعدی نمود می‌پذیرد. علاوه بر ساحات و ابعاد ثابت معنایی با توجه به زمان، مکان و انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی-فردی هفتگانه در هرم مادرماتیک، کلمات نوع نوشتار و گفتار به خصوصی طبق قرارداد آن جوامع می‌پذیرند. بنابراین اینکه کلمه-پدیدارها در زمان و مکان خاصی چگونه نوشته شوند (جوهره‌ی نوشتاری) و چگونه تلفظ شود (جوهر گفتاری) و از سایر جوهره‌های آن چگونه استفاده شود، فرایندهایی هستند که طبق قرارداد و انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای هفتگانه جمعی-فردی تعیین می‌شوند. و امری زمان-مکان محور به شمار می‌آید. هر چند در جوامع ما از مکان و زمان چگونگی این قراردادها آگاهی نداریم، لذا قراردادهایی مانند نوع نوشتار و گفتار یک جامعه قراردادهایی نیستند که طبق خواست افراد ایجاب یا سلب شوند؛ بلکه قراردادهایی جبری و محتوم هستند که در طول زمان شکل گرفته‌اند. بنابراین در زبان‌شناسی فراساختارگرا با دو نوع رابطه در ارتباط با کلمه-پدیدارها روبه‌رو هستیم. (هاشمی، ۱۳۹۹: ۳۶)

۱_ رابطه‌ی فرامکانی، فرازمانی، فرابعدی، که حاصل قرار داد نیست، و جوهره‌ی معنایی از آن تبعیت می‌کند. تابع هیچ ساختاری نیست. و در تمام ساختارها می‌تواند حضور داشته باشد و امری ذاتی است.

۲_ رابطه‌ی زمانی، مکانی و چهار بعدی که حاصل قرارداد است و جوهره‌های گفتاری، نوشتاری را شامل می‌شود. تابع ساختاری است که در آن حاضر می‌شود. و در آن ساختار به خصوص بر اساس انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی-فردی، جنسیتی، مذهبی، مکانی،

زمانی، نژادی، روانگاهی و... با حفظ و همراهی همواره‌ی ابعاد و ساحات ثابت حقیقت عمیق معنایی، معانی متعدد و متغییر و متفاوت می‌پذیرد. (صمصامی، ۱۳۹۹:)

با توجه به این دو وجه از کلمه می‌توان گفت، مقام جامع وجودی کلمه، از صرفاً یک امر قراردادی بودن فراروی کرده است و با بازگشت آوانگارد به اصالت‌های فرارو -از جمله اصالت‌های فرارو مقام جامع وجوی کلمه می‌باشد- از یک امر رابطه‌ای به یک امر وجودی، فرامکانی، فرازمانی، بازگشت کرده است. لذا از سویه‌ی اجتماعی و تاریخی آشکار می‌کند که کلمه و نشانه‌ها به دلیل فرابعدی، فرازمانی، فرامکانی، بودنش تاریخ‌گرا یا غیر تاریخ‌گرا نیست. بلکه موضوعی است که مورد بحث تاریخ‌شناسی عمیق‌گرا و ذات‌گرایی عربی‌نیتی واقع می‌شود. و مطلق‌گرایانه مانند زبان‌شناسی ساخت‌گرا تابع یک فرایند تاریخی و در زمانی نیست. که پیوند دال و مدلول در لحظه‌ای خاص و نتیجه‌ی اتفاقی و احتمالی فرایند تاریخی باشد، بلکه هستی‌مند شدن کلی فراتر از هم‌افزایی ساحت‌های جوهری و ماهیتی (کلمه-پدیدارها) از تاریخ‌گرایی فراروی می‌کند. و ضمن پذیرفتن کارکردهای تاریخ‌گرایی به تاریخ‌شناسی عمیق‌گرا روی می‌آورد. لذا قراردادی بودن رابطه‌ی بین کلمه و پدیدارها در زبان‌شناسی فراساختارگرا نوعی قرارداد جبری است که از قراردادن بودن صرف شانه خالی می‌کند. (مولانا، ۱۳۹۸: ۱۰_۵۰) مثلاً در زبان‌شناسی فراساختارگرا، درخت «کلمه-پدیداری» است که موجودیت‌اش کلی فراتر از هم‌افزایی ساحت‌های جوهری و ماهیتی را هستی‌مند کرده است. از نگاه زبان‌شناسی فراساختارگرا جوهره‌ی معنایی این کلمه-پدیدار حاصل قرار داد نیست؛ بلکه در هر زبانی و در هر مکانی و در هر زمانی بر اساس انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی-فردی در هرم مادرما معنای درخت با پدیدار جسمانی درخت رابطه‌ای فرازمانی-فرامکانی دارد. که یک یا چند بعد ثابت معنایی می‌پذیرد. حتی ابعاد و ساحات ثابت نیز بر اساس انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی-فردی می‌تواند از لحاظ جوهری معنایی گسترده شده و معنای ثابت بیشتری بر اساس خودآگاهها و ناخودآگاهها بپذیرد. اما جوهره‌ی گفتاری و نوشتاری آنها با هم متفاوت است و با توجه به مکان و زمان رابطه‌ای کاملاً قراردادی دارد. (هاشمی، ۱۳۹۹: ۵-۵۰)

اما آن شاکله‌ای که تمام انسانها در برخورد با یک پدیدار از لحاظ جوهره‌ی معنایی در ذهن آنها درک و دریافت می‌شود و در ذهن همه ثابت است جوهره‌ی معنایی یا لوگوس آن کلمه یا مقام جامع وجودی آن کلمه است که بهره‌ای و سهمی از وجود را هستی‌مند کرده است. که با

پدیدار درخت رابطه‌ای فرامکانی- فرازمانی-فرابعدی دارد. پس کلمه-پدیدار درخت معنای جامع درخت بودن را از مقام جامع وجودی کلمه که توده‌ای، گنگ، بی‌صورت و نامفهوم می‌باشد؛ اخذ کرده است. و زمانی که در جهان چهاربعدی هستی‌مند می‌شود و موجودیت می‌یابد با توجه به مکان، زمان، و تسلط انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی-فردی هفتگانه طرز نوشتار و گفتار به خصوص می‌پذیرد. یعنی نشانه‌ها ماهیت اختیاری صرف و مطلق ندارند. و اصل رابطه‌مند بودن ساختارها در جهان چهار بعدی معنا پیدا می‌کند. زیرا جوهره‌ی معنایی فراتر از ساختارها و رابطه‌ها عمل می‌کند. مثلاً جوهره‌ی معنایی کلمه درخت در انواع ساختارها (علمی-ادبی-هنری و ...) فارغ از ساختارها موجودی مستقل، پویا و فراساختار است. به منظور تبیین بهتر فراساختار بودن کلمه_پدیدارها نگاهی به تعریف جوهر می‌اندازیم تا مشخص شود که چگونه در فراساختارگرایی ذات‌گرایی عریانیستی رخ می‌دهد. (مولانا، ۱۳۹۸: ۱۰-۵۰)

مقولات ذاتی :

داده‌ها یا آگاهی‌های خام و نامنسجم و نامشخص و نامفهوم در سیستم نرم‌افزار وجودی که اصول و بنیان تمایزات و تشابهات را در پدیدارها تبیین می‌کند، قابلیت درک تمایزاتی و تشخیصی پیدا می‌کنند؛ این سیستم نرم افزار وجودی که به صورت فطری و ذاتی در نهاد فاعل معرفت به ودیعه نهاده شده مقولات ذاتی پیشینی هستند. درواقع داده‌های وارد شده به درونگاه فاعل معرفت در هم‌افزایی با مقولات ذاتی پیشینی یا همان شعور کلمه محوری که از مقام جامع وجودی در نهاد انسان وجود دارد، قابلیت ادراک پیدا می‌کنند. پس مقولات ذاتی پیشینی همان اصول بنیادین هستند که سبب کانالیزه و تبیین و توضیح سیستماتیک عالم متکثر موجودی کلمه-پدیدارها می‌شود. شایان ذکر است که هنوز کلمه-پدیدارها شکل نگرفته‌اند. تنها در این مرحله امکانات خام ذاتی تمایز و تشابه محوری که تولید کننده‌ی یک فرم مشخص از پدیدارها بر مبنای آگاهی‌های دریافتی از پنج منبع شناخت هستند، سبب مقوله‌بندی پدیدارها می‌شوند. یعنی مقولات ذاتی در روانگاه هر تائری را در یک نسبت زمانی، مکانی، کمی، کیفی، جنس، نوع و... مشخص و معین می‌کنند. مقولات یا به صورت بالفعل در روانگاه فاعل معرفت حضور دارند که به آنها مقولات ذاتی پیشینی گفته می‌شود و یا پس از موجودیت تصورات یا کلمه_پدیدارها مقولات پسینی اولیه‌ای به نام زبان را به وجود می‌آورد.

زبان ساحت نظام یافته‌ی اجتماعی کلمه-پدیدارها است. و از این پس است که منابع شناخت پنجگانه با تجزیه و تحلیل پدیدارها نسبت به کلمه_پدیدارها حکم صادر می‌کنند و تصدیقات و دستگاههای اندیشگانی متنوعی شکل می‌گیرد. این دستگاههای اندیشگانی متنوع، همان مقولات پیشینی‌اند که هر یک حقیقت‌های عمیقی می‌باشند که ابعاد ثابت و بی‌نهایت بعد متغییر می‌پذیرند. از جمله مقولات پسینی ثانویه که تاثیر مستقیم بر روی جوهر دارند و آن را با حفظ و همراهی همواره‌ی ابعاد و ساحات ثابت حقیقت وجودی آن دچار تحول و تغییر می‌کنند. این تحول و تغییرات چون در ساحت معنا اتفاق خواهند افتاد؛ لذا رویکرد جوهری پیدا خواهند کرد و جزء جوهر پدیدار به شمار خواهند آمد؛ انواع خودآگاههای و ناخودآگاههای جمعی-فردی مکانی، زمانی، زبانی، روانی-جنسیتی، اندیشگانی، نژادی، و رسانه‌ای-مجازی نیز جزء مقولات ذاتی پسینی ثانویه به شمار می‌روند. (همان)

جوهر:

مبحث جوهر را با یک سوال آغاز می‌کنیم و آن اینکه؛ آیا تعریف جوهر در مکتب اصالت کلمه نتیجه تحلیل اشکال زبان است؟ یا جوهری امری ذاتی است که بر امور مابعدالطبیعه و فرابعدی مبتنی است؟ و جزء کدام دسته از ادراکات است تا اثر است یا تصور و یا تصدیق؟

گفته شد که در فرایند درک با شیء فی‌نفسه روبه‌رو نیستیم و پدیدار را نمی‌توان شیء فی‌نفسه تعریف کرد بلکه ذهن در مواجهه با یک چیز انطباق یا تاثیری گنگ، نامفهوم و بدون صورت دریافت خواهد کرد و این توده‌ی بی‌فرم، نامفهوم همان پدیدار است که براساس مقولات پیشینی ذهن که از مقام جامع وجودی کلمه هستی‌مند شده‌اند و از جنس کلمه_هستی‌اند از لحاظ جنس، شکل، رنگ، ماده، کمیت، کیفیت، زمان، مکان، و... مقوله‌بندی می‌شود و فاعل ادراک از آن توده گنگ، نامفهوم معنایی دریافت خواهد کرد و یا درک مشاهده‌ای صورت خواهد گرفت. پس هر معنایی که بر ذهن از طریق منابع پنجگانه شناخت تاثراتی را مرتسم می‌کند، تشکیل دهنده‌ی یک پدیدار است. پدیدار تا پیش از هم‌افزایی با جوهره‌ی معنایی خاص خود و هستی‌مند شدن برای انسان قابل درک و شناسایی نیست، تنها همچون حیوانات می‌توان از آن به درک تشعشی توسط حواس جوهری_غریزی رسید. (آذریک و همکاران، ۱۳۹۸: ۸۷-۱۱۶) لذا معنا و پدیدار گنگ بی‌صورت برای موجودیت و هستی‌مند شدن در

جهان چهاربعدی نیاز به امکان یا شاکله‌ای دارند که سبب هم‌افزایی جوهره‌ی معنایی که از مقام جامع وجودی کلمه (لوگوس) گرفته شده، پدیدار که تاثراتی را برانگیخته و مقولات ذاتی پیشینی شود. این شاکله همان جوهر است. یعنی جوهر در واقع آن بعد ثابتی است که علاوه بر وحدت (معنا، پدیدار و مقولات پیشینی ذهن) سبب تمایز و تشابه و درک مشاهده‌ای خواهد شد. که در زمان و مکان امتداد تاریخی دارد. لذا این شاکله سبب می‌شود که یک شیء از پیش‌آزایش تا پس‌آزمایش یک کلمه پدیدار مستقل، منسجم و پایدار در امتداد تاریخ (مکان، زمان) قلمداد شود. این شاکله، ذات آن شیء یا کلمه-پدیدار است که قائم به مای بالاتر از خود می‌باشد. در واقع تصورات پس از هم‌افزایی (معنا، پدیدار، مقولات پیشینی) توسط جوهر شکل می‌گیرند. و در این مرحله است که کلمه به نشانه نیز تبدیل می‌شود و هر کلمه (جوهره‌ی معنایی) نشان یک پدیدار خواهد بود. می‌توان نتیجه گرفت که تصورات پس از مرحله شکل‌گیری کلمه-نشانه از یا موجودیت کلمه-پدیدارها به وجود می‌آیند. زیرا هیچ پدیداری بدون حضور کلمات در جهان چهاربعدی موجودیت نخواهد یافت و هر کلمه نمود و نشانه‌ی یک پدیدار است. (مولانا، ۱۳۹۸: ۵-۵۰) با توجه به اینکه مفهوم جوهر از هیچ یک از تاثرات، تصورات و تصدیقات با توجه به تجزیه و تحلیل منطقی به وجود نیامده است لذا جوهر یک امر فرابعدی است که از لحاظ وجودی، وجودش وابسته به مای بالاتر از خود می‌باشد، و ماده حکم ذات شی را نخواهد داشت که صورتی آن را دربرگیرد. بلکه ماده و صورت امکان‌ها و وسیله‌هایی در خدمت جوهر هستند، تا سبب قوام و هم‌آنی کلمه پدیدارها شوند. عامل تمایز و تشابه جوهر اشیاء متفاوت معنای متفاوتی است که از طریق منابع ادراک به ذهن منتقل می‌شوند. و تاثرات متفاوتی را بر می‌انگیزند. پس معنا چیزی پسینی و حاصل زبان و فرآورده‌ی زبان نیست. بلکه جوهره‌ی معنایی هر پدیداری از مقام جامع وجودی کلمه هستی‌مند شده است و امری فرابعدی و جزء مقولات ذاتی می‌باشد. مطمئناً تاثرات حاصل از گل سرخ با تاثرات ناشی از اسب و تاثرات یک کودک متفاوت است. زیرا جوهره‌ی معنایی که از مقام جامع وجودی کلمه اخذ کرده‌اند با همدیگر متفاوت است. لذا هر کدام از این پدیدارها با توجه به معنای جوهری مقوله‌بندی می‌شوند. از جمله‌ی این مقولات یا خواص ذاتی هر پدیدار که شامل رنگ، بو، مزه، صورت، ماده، مکان، زمان، کیفیت، جنس و... است. در مواجهه با هر پدیداری ابتدا معنایی از آن پدیدار که از مقام جامع وجودی کلمه گرفته شده در روانگاه تاثراتی را بر می‌انگیزد. این معنا هنوز به نشانه تبدیل نشده است. روانگاه این معنا را براساس

مقولات ذاتی تجزیه و تحلیل می‌کند. جنس آن پدیدار چیست؟ رنگ آن کدام است؟ ماده‌ی آن چیست؟ شکل آن به چه صورتی است؟ اندازه و کمیت هندسی آن چگونه است؟ در کنش با حس بویایی چه عکس‌العمل و با چه کیفیتی را بر می‌انگیزد؟ زمان چگونه بر آن می‌گذرد؟ و دهها سوال راجع به امور بنیادین پدیدارها که با توجه به خودآگاههای و ناخودآگاههای جمعی ماهیت آن سوالها متفاوت است. پاسخ تمام این سوالها مقولات ذاتی پیشینی است. (همان) پدیدار گنگ نامفهوم، معنا و مقولات ذاتی برای رسیدن به مرحله‌ی نشانه‌ای، نیازمند شاکله‌ای هستند که سبب هم‌افزایی بسیط و هم‌آنی آنها شود. این شاکله همان جوهر است. جوهر حاصل تصورات یا تصدیقات نیست، بلکه انسان توسط شهود و درک حضوری تأثراتی از آن را دریافت می‌کند. زیرا جوهر یک امر فطری است که وجودش را از مای بالاتر از خود دریافت کرده است. و سبب قوام و یگانگی پدیدار، معنا و مقولات ذاتی می‌شود. جوهر حاصل استدلال و استنتاج ذهن و روانگاه نیست؛ زیرا ذهن با تصورات روبه‌روست و تصورات همان کلمه‌پدیدارها هستند که به مرحله نشانه‌ای رسیده‌اند. و مفاهیم و تصورات و تصدیقات حاصل کنش و واکنش ذهن با کلمه‌پدیدارها است. پدیدارها برای موجودیت و ظهور در جهان چهاربعدی نیازمند شاکله‌ای جوهری هستند تا معنا و مقولات ذاتی حضوری یگانه و منسجم داشته باشند. پس جوهر، شاکله‌ای است که سبب موجودیت یک وجود می‌شود. درواقع پدیدارها به واسطه‌ی این شاکله‌ی جوهری است که هستی‌مند می‌شوند و امکان وجود می‌یابند. منظور از کلمه در کلمه-پدیدار، کلمه به معنای لفظ نوشتاری و هیات صوتی و گفتاری آن نیست بلکه به معنای روح، جان، معنا یا جوهره‌ی معنایی هر چیزی است و در واقع می‌توان گفت، در این مرحله ما با «معنا-پدیدار» مواجه هستیم و منظور از روح یا معنا ادامه همان سنت اسپینوزایی-هگلی-فوکویی است. که از مقام جامع وجودی کلمه بهره‌ای از وجود یافته است. لذا تمام کلمه-پدیدارها که در جهان چهاربعدی هستی‌مند می‌شوند، دارای شاکله‌ی جوهری می‌باشند. اما این شاکله موجودیت در انسان با سایر موجودات متفاوت است. این تفاوت هم از لحاظ معنایی است که از مقام جامع وجودی دریافت کرده‌اند و هم از لحاظ هفت خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی در هرم مادرما است که بر جوهر و ذات تأثیر مستقیم می‌گذارند. سایر موجودات تأثراتی یا تشعشعاتی از پدیدارها، دریافت می‌کنند. در حالیکه انسان به علت بهره‌مندی از شعورکلمه‌محور که امری ذاتی و فطری انسان است؛ فراتر از زبان تشعشعی درصدد آفرینش تصورات از این تأثرات و معنایی است که بر ذهن نقش می‌بندد. لذا

شاکله‌ی موجودیت در حیوانات تنها دارای ساحت جوهری و در انسان شاکله‌ی موجودیت دارای دو ساحت ۱-جوهری و ۲-ماهیتی است. و هر دوی اینها از امور ذاتی‌اند. زیرا ماهیت انسان را شعور کلمه‌محور سامان می‌دهد و شعور کلمه‌محور از مقام جامع وجودی بهره‌ی وجود یافته است. پس ذات تنها در جوهر تعریف نمی‌شود. بلکه ماهیت‌های انسان را نیز دربر می‌گیرد. با توجه به تعریف جوهر می‌توان سه جوهر در نظر گرفت. جوهر مادی، یعنی همان عناصر چهارگانه‌ی بنیادین و ترکیبات ناشی از این چهار عنصر، جوهر شعوری یا همان انواع ماهیت‌های شعوری کلمه‌محور که فراتر از ماده است و جوهر روحانی که روح پدیدارها را دربر می‌گیرد. و همان مقام جامع وجودی می‌باشد که همانطور که گفته شد ادامه سنت اسپینوزایی_هگلی_فوکویی است. (هاشمی، ۱۳۹۹: ۵-۵۰) پس حیوانات و سایر جانداران که حواس و درک کلمه‌محور ندارند از جوهره‌ی شعوری بی‌بهره‌اند. اما در جوهره‌ی مادی قابلیت درک تشعشعی دارند. به همین دلیل حیوانات و اشیاء را فاقد شعور کلمه‌محور می‌دانیم، بلکه آنها غالباً درک تشعشعی دارند. لذا جوهره‌ی شعوری ذاتی انسان است که قائم به مای بالاتر از خود یعنی مقام جامع وجودی می‌باشد. که از نگاه وجودشناختی سه ساحت وجود دارد:

۱_ هستی؛ یا ذات یا همان وجود هستی بخش، که فراتر از شناخت و ادراک ماست.

۲_ هستی؛ یا همان مقام جامع وجودی که موجودات هستی و وجود خود را از آن اخذ و دریافت می‌کنند. پس هستی مخلوق «هست» است اما از جنس آن نیست.

و ۳_ هستی‌مند؛ کلمه پدیدارها یا همان مقام متکثر موجودی.

با توجه به این تقسیم‌بندی ابعاد ثابتی که باعث تمایز و تشابه انواع می‌شود، ابعاد ثابت هرم مادرم را شکل می‌دهد. گفته شد که داده‌های شعوری تأثراتی از پدیدارها را به درون و ذهن انسان منتقل می‌کنند. این داده‌ها که حامل معنایی وجودی از پدیدارها هستند در هم‌افزایی با پدیدارها و مقولات ذاتی و جوهر، کلمه-پدیدارها را شکل می‌دهند. و تصورات حاصل کنش و واکنش کلمه-پدیدارها در ذهن هستند. تصورات، منسجم، بامعنی، متمایز و حامل جنس و ماده و خصوصیات جوهری مشخص هستند. و ایجاد تصویر می‌کنند. در واقع تصورات، همان مقام متکثر موجودی کلمات در جهان چهاربعدی می‌باشند که با پدیدارها به هم‌افزایی رسیده‌اند. و به تنهایی یا در کنار سایر کلمه-پدیدارها معناهایی مشخص و متمایز را منتقل

می‌کنند. لذا می‌توان گفت مقولات خود دو بخش‌اند: ۱_ مقولات پیشینی یا ذاتیات، ۲_ مقولات پسینی. مقولات پسینی نیز خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: ۱_ مقولات پسینی اولیه، ۲_ مقولات پسینی ثانویه. از جمله مقولات پسینی اولیه می‌توان به «زبان» اشاره کرد. و از جمله مقولات پسینی ثانویه می‌توان انواع خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی_ فردی هفتگانه را نام برد. (مولانا، ۱۳۹۸: ۵-۵۰)

پس جوهره را از سه وجه می‌توان بررسی کرد؛ جوهر مادی: که همان تن است که از چهار عنصر اصلی به هم‌افزایی رسیده است و نظریه‌ی میل را شکل می‌دهد. جوهر شعوری: که در آن ماهیت شعور کلمه‌محور است، و جوهر روحانی: که همان مقام جامع وجودی یا لوگوس می‌باشد. و هر سه جوهر فراتر از ماده‌اند.

تاریخ‌گرایی عربانیستی:

منتقدان ادبی در تحلیل آثار ادبی کم و بیش از رویکردهای انتقادی مبتنی بر تاریخ‌گرایی بهره می‌جویند. از این جنبه، میتوان به دو نوع رویکرد انتقادی با پیش‌فرض‌ها و مبانی نظری متفاوت اشاره نمود؛ رویکرد نخست مبتنی بر اوضاع و احوال و شرایط روزگار نویسنده است، به تعبیر برس‌لر، رویکرد تاریخ‌گرایی قدیم (Historicism Old) نام دارد. (۷۱۲: ۷۰۰۲ Bressler) رویکرد انتقادی دیگر، تاریخ‌گرایی نو (Historicism New) نام دارد، که همانند رهیافت انتقادی نقد نو (Criticism New) البته با مبانی نظری متفاوت، اصول بنیادی تاریخ‌گرایی قدیم را زیر سؤال می‌برد.

تاریخ‌گرایی (historicism) رویکرد نوین مطالعات متون تاریخی است که از نیمه دوم قرن نوزدهم رواج یافت. نقطه عزیمت تاریخ‌گرایی نو گسست «ارزش‌های سنتی تاریخی غرب و امکان معرفت عینی تاریخی بوده است.» (لیشت‌هایم، ۱۳۸۵: ۹۳۲). در کلمه history (تاریخ) معنایی دوگانه نهفته است. واژه تاریخ از سوئی می‌تواند به معنی واقعیت یا چیزهای رخ داده باشد و از سوی دیگر، می‌تواند روایت ثبت‌شده اموری معنا دهد که فرض شده، رخ داده است؛ یعنی تاریخ هم می‌تواند به معنای رخداد‌های گذشته باشد و هم قصه (story) این رخدادها، امر واقع یا داستان باشد (رک: اسکولز، ۱۳۷۷: ۵-۴).

رویکرد تاریخ‌گرایی قدیم به مطالعه اثر ادبی با توجه به پس‌زمینه تاریخی آن می‌پردازد. طبق این رهیافت انتقادی «هر نویسنده‌ای تأثیرپذیر از روزگاری است که در آن زندگی کرده، و اثر او را نمیتوان بدون درک شرایط اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، سیاسی، رخدادها و جریانهای ادبی که بر نویسنده تأثیر گذارده‌اند، شخصیت او را شکل داده‌اند و بافت اثرش را تحت الشعاع خود قرار داده‌اند، به درستی مورد ارزیابی قرار داد.» (۱۲: Tilak ۱۹۹۷) این رویکرد بر این پیش‌فرض مبتنی است که تاریخ روایتگر «نگرشی صحیح از آنچه بطور واقعی رخ داده است» به مخاطب است، و مورخان می‌توانند منصفانه و بدون اغراض و سلیق شخصی در مورد یک دوره تاریخی، شخص، یا یک رخداد معین به مخاطب خود آگاهی دهند. از رهیافت‌های تاریخ‌گرایی قدیم، این است که «اهمیت اول و آخر را در نقد ادبی برای خود اثر قائل بود.» و منتقد ادبی «توجه خود را از هر آنچه ارتباط بیرونی با اثر داشت» از قبیل زندگی‌نامه خالق اثر، تاریخ زمانه او، دستگاه فلسفه‌ای که اثر می‌تواند با آن تطابق داشته باشد، استنتاجات اخلاقی و چشم‌اندازی که از اوضاع و روابط اجتماعی به دست می‌دهد، دور می‌کرد. (پاینده، ۱۳۸۲: ۲۰۳-۲۰۴) رویکرد تاریخ‌گرایی قدیم به طور ذاتی دارای یکسری محدودیت‌ها و نقاط ضعف می‌باشد. از جمله آن است که پرداختن به تاریخ اغلب سبب می‌شود تا منتقد وجود خود اثر مورد مطالعه را فراموش کند. (tilak, 1992: 139) به بیان دیگر اثر ادبی به خودی خود موضوع کار منتقد قرار نمی‌گیرد. بلکه «در بهترین حالت، مرتبه‌ی دوم اهمیت را کسب می‌کند. (پاینده، ۱۳۸۲: ۱۸) چنین رویکردی همچون، جنبه‌های زیبایی‌شناختی و هنری اثر ادبی را تا حد زیادی نادیده می‌گیرد، از جمله جنبه‌های مثبت تاریخ‌گرایی قدیم «دلالت‌های فرامتنی» است. که پی‌بردن به آنها به اثر معانی دیگری می‌بخشد. (altick, 1975: 5)

از اوایل دهه‌ی ۱۹۳۰ رویکرد انتقادی دیگری که تاریخ‌گرایی نو نام نهاده شده، به شیوه‌های متفاوت با نقد نو، مبانی تاریخ‌گرایی قدیم را زیر سؤال برد. این رهیافت، بر خلاف نقد نو توجه ویژه‌ای به موقعیت تاریخی متن دارد؛ البته این یک نوع بازگشت به تاریخ‌گرایی قدیم نیست، که تاریخ را پس‌زمینه اثر ادبی می‌داند و برای اثر ادبی هویتی مستقل قائل است. (لویی مونتروز) (Louis Montrose) در تعریف زیبای خود، تاریخ‌گرایی نو را «بررسی دو سویه تاریخی شدن متن و متن شدن تاریخ» می‌داند (همان، ۱۹۱) طبق چنین رهیافتی، اثر ادبی «یک قلمرو زیباشناختی فراتاریخی مستقل از شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یک عصر ندارد.»

(همان، ۱۹۷) بلکه بطور ساده، یک نوع متن است مانند انواع دیگر متون مذهبی، فلسفی، حقوقی، علمی و ... این متون همگی به منزلهٔ گفتمان‌هایی هستند که در تعامل یا تقابل با یکدیگرند و بطور کلی، فرهنگ یک عصر را می‌سازند. به همین سبب، اثر ادبی دارای یک هویت مستقل، و موقعیت ممتاز نسبت به سایر متون نمی‌باشد. از سوی دیگر، تاریخ هم به عنوان «مجموعه‌ای از حقایق ثابت و عینی» دانسته نمی‌شود؛ بلکه، مانند ادبیاتی که با آن در تعامل است، یک نوع متن است و نیاز به تفسیر دارد. (همان، ۱۹۱) به عبارت دیگر «تاریخ رویدادهای گذشته نیست، بلکه نقل و روایت مورخ از رویدادهای گذشته است»، «و گذشته هم هرگز به شکل ناب در دسترس ما نیست و همیشه به صورت بازنمایی به ما منتقل میشود.» (رهادوست، ۱۳۸۱: ۲۲) به همین سبب، تاریخ‌گرایان نو «همهٔ تاریخ را برگرفته از ذهنیت انسان‌هایی می‌دانند که برداشت و فهم‌شان از گذشته ریشه در تعصبات و عقاید فردیشان دارد.» و بر این باورند که تاریخ نمی‌تواند «تصویر دقیق و شفافی از وقایع گذشته و ایدئولوژی و جهان‌بینی افراد و فرهنگ‌های مختلف ارائه نماید.» (آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ۷۱)

تاریخ‌گرایی نو از دل خوانش‌های پساساختارگرا سر برآورده‌اند، مبنای رویکردشان نسبت و عدم قطعیت است که هر نوع «حقیقت» و «واقعیت» را که از واژه‌های کلیدی رویکرد سنتی نقد تاریخ است، به چالش می‌کشند. بدیهی است که واژگان دیگر این گفتمان، مانند امانت‌داری، صداقت، راست‌گویی و... نیز از معنا تهی می‌شوند. تاریخ‌گرایی نوین تعریف جدیدی از متن یا اثر هنری ارائه می‌دهد و بر این تکیه می‌کند که «با خواندن تاریخ هیچگاه نمیتوان حقیقت یا تصویری کاملاً دقیق از وقایع، و به این ترتیب گذشته یا جهان‌بینی گروهی از افراد را به دست آورد.» برسلر، ترتیب قائم‌الذات بودن متن را که تاریخ‌گرایی قدیم آن را تأیید می‌کرد مورد تردید قرار می‌دهد. درواقع، تاریخ‌گرایی نوین به «بازتعریف رابطهٔ متن با تاریخ می‌پردازد.» (همان ۲۴۸) بنابراین، در تأویل و تفسیر متن باید به عناصر فرهنگی مشهود در متن، دلمشغولی‌های نویسنده و دوران تاریخی ارائه شده در متن تأکید کرد و توجه داشت تا تفسیر معتبر و صحیحی از آن ارائه کرد. برسلر در تحلیل نگاه فوکو به تاریخ می‌گوید: «تاریخ فرایندی خطی نیست؛ زیرا آغاز و میانه و پایان ندارد؛ بلکه تاریخ روابط متقابل پیچیده میان گفتمان‌های گوناگون است.» (همان)

تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا

با توجه به تعاریف ارائه شده می‌توان اینگونه نتیجه‌گیری کرد که تاریخ‌گراها به نوعی طرفدار قراردادی بودن امور هستند که در اثر آن هر پدیداری وجودش را از قراردادهای و توافقات چندین تن در جامعه کوچک و نهادهای قدرت در جوامع بزرگ به دست می‌آورد. در این تعریف هر پدیداری فاقد ذات بوده و ذات و اصلتش را در سیر تاریخ و وقایع تاریخی و قراردادهای کسب می‌کند. لذا در این نگرش پدیدارها ذات ثابتی ندارند. اما در نگرش ضد تاریخ‌گرایی که به ذات برای هر پدیداری معتقد است. پدیدارها از یک سری مقولات ثابت و کلی پدید آمده‌اند که ذات و حقیقت آنها را بیان می‌کند. مثلاً ارسطو انسان را حیوان ناطق نامی محسوس می‌نامید. پر واضح است که هر موجود دوپایی که در این تعریف بگنجد از نگاه ارسطو انسان است. پس حیوان بودن، ناطق بودن، نامی بودن و محسوس بودن در تفکر ارسطو ذوات محسوب می‌شود. یا می‌توان به مونا‌های لایب‌نیتس و جوهر اسپینوزا اشاره کرد.

اما در تکامل این تفکرات زبان‌شناسی فراساختارگرا به حقیقت عمیق در هرم مادرا برای پدیدارها معتقد است. (اصل تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا).

تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا در زبان‌شناسی فراساختارگرا را می‌توان از سه ساحت مورد بررسی قرارداد:

۱_ ساحت حقیقت عمیق

۲_ ساحت مادرا بودن هستی

۳_ ساحت ساحت خودآگاهها و ناخودآگاههای جمعی فردی

۱_ ساحت حقیقت عمیق:

در این نگرش هر پدیداری دارای یک یا چند بعد ثابت حقیقت عمیق می‌باشد که این ابعاد ثابت به صورت مادرا نمود می‌یابد و ابعاد ثابت نه مطلق اند و نه نسبی بلکه به گونه‌ای مشکک در ابعاد ثابت وجودی هرم‌های مادرمائیک نمود می‌یابند. به عنوان مثال در جعبه‌ی زنون مکعب‌هایی درون همدیگر به ترتیب اندازه و حجم و... قرار گرفته بودند. می‌توان مکعب

بودن جعبه‌های زنون را همان ابعاد ثابت حقیقت عمیق به حساب آورد. و تغییر رنگ، امتداد، جنس و... را ابعاد متغییر دانست. بدین ترتیب در مورد سایر پدیدارها نیز به همین صورت است. در مثال دیگر بعد ثابت کلید واژه‌ی زن در جوامع بشری همان انسان بودن، وجود، سیستم فیزیکی، کلی، روانگاه و... مشترک می‌باشد که با توجه به مکان و زمان این ابعاد ثابت از مای بالاتر به مای پایین‌تر در انواع خودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه می‌تواند متفاوت و متمایز باشد. زن در طول تاریخ دارای چندین ساحت ثابت حقیقت عمیق بوده است که با توجه به مکان و زمان و زبان نژاد و ... نمودهای متفاوت پذیرفته است. مثلا ساحت ثابت زن در قاره‌های اروپا و آسیا و آفریقا، آمریکا و... مشترک است. اما ابعاد متغییر حقیقت عمیق پدیداری به نام زن در این قاره‌ها کاملا متفاوت و متمایز است. زیرا زن در این جوامع دارای امکان‌های وجودی و ظرفیت موجودی، زبان، مذهب، نژاد، روانگاه و... متفاوت هستند؛ پس نمی‌توان گفت زن آسیایی دقیقا مشابه و یکسان (عدم تشابه و یکسانگی در عریانیسم به هیچ‌گون نفی برابری انسانها با هم نیست و ناظر برویگی‌ها و خصائص گونه‌گون است. با حفظ و همراهی همواری گوهر برابری و یگانگی) با زن آمریکایی است. زیرا در درجه اول مکان، زمان، انواع خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی حتا نوع خوراک نیز در آن سرزمین‌ها متفاوت است. لذا ابعاد ثابت در هر ما با مای پایین‌تر از خود متفاوت است. (آذریک و همکاران، ۱۳۹۶، ج.یک: ۳۴۲) مثلا ابعاد ثابت زنان کورد در جهان با ابعاد ثابت زن کورد سوری و با ابعاد ثابت زن کورد ایرانی و ابعاد ثابت زن کورد عراقی با همدیگر متفاوت اند. اما هر چه از مای پایین‌تر که جزیی‌تر است به سمت مای بالاتر فراروی کنیم؛ ابعاد ثابت ملموس‌تر و برجسته‌تر و کلی‌تر می‌شود.

در زبان‌شناسی فراساختارگرا نیز می‌توان ابعاد ثابت و متغییر حقیقت عمیق وجودی کلمه را مثال زد. به عنوان مثال جوهره‌های معنایی، گفتاری، و نوشتاری و... کلمه از لحاظ وجود جوهر در هرم مادرماد دارای ابعاد ثابت می‌باشد و این ابعاد ثابت در مقام جامع وجودی همان لوگوس است. و چون کلمه برای موجودیت در جهان چهار بعدی ناگذیر از کالبد مادی و قراردادی است لذا بر طبق قرارداد که در مکان‌ها، زمانها و در بین جمعیت‌های متفاوت در خودآگاه‌ها و ناخودآگاه‌های متفاوت کالبد نوشتاری و گفتاری متفاوت می‌پذیرد. کالبدهای گفتاری و

نوشتاری نیز امکان‌های ناگذیری هستند که جوهره‌ی معنایی کلمه از طریق آنها هستی‌مند می‌شود و موجودیت می‌یابد. (همان)

بنابراین در مورد کلمه می‌توان گفت که از لحاظ معنایی حقیقت عمیقی می‌باشد که دارای ابعاد ثابت و بی‌نهایت بعد متغییر است. ابعاد ثابت حقیقت عمیق معنایی کلمه از مای بالاتر به مای پایین‌تر همان جوهره‌های کلمه می‌باشد. که جوهره‌ی معنایی در تمام زبانها فرامکان، فرازمان، فرابعد و از مقام جامع وجودی بهره‌ای از وجود یا لوگوس می‌برد. اما همین جوهره‌ی ثابت حقیقت عمیق کلمه نیز در مکانها و زمانهای متفاوت در جهان چهاربعدی گسترده شده و جوهره‌های متغیری شکل می‌گیرد.

۲_ مادرما بودن هستی:

همانطور که گفته شد، جعبه زنون می‌تواند مثال ملموسی برای بیان «اصل مادرما بودن» هستی باشد. در این اصل جهان به صورت مادرما فرض می‌شود. با توجه به این که کیهان مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم از خودآگاه جمعی منظومه‌ای و کیهانی شروع می‌کنیم که بعد ثابت است، اما در بعد ثابت کهکشانی راه شیری در ساحت متغیر منظومه‌ی شمسی هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم و از لحاظ مکانی و در حیطه‌ی منظومه‌ی شمسی با رعایت بعد ثابت منظومه‌ی شمسی در ساحت متغیر مکان-زمینی هستیم و در بعد ثابت مکان-زمینی که به دو نیم‌کره‌ی شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود، در ساحت متغیر نیمکره‌ی شمالی هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم و در بعد ثابت ساحت مکانی نیمکره‌ی شمالی که به ساحت متغیر قاره‌های آمریکا، آفریقا، اروپا و آسیا تقسیم می‌شود، در ساحت ثابت قاره‌ی آسیا هستیم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم و در بعد متغیر قاره‌ی آسیا، آسیای شرقی، آسیای غربی، آسیای مرکزی را داریم و در بعد ثابت آسیای غربی در جنوب غرب آسیا خاورمیانه را داریم که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم و در بعد ثابت خاورمیانه بعد متغیر کشورهای ایران، عراق، افغانستان و غیره را داریم و در بعد ثابت کشور ایران که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم، بعد متغیر استان‌های تهران، یزد، قزوین، کرمانشاه و غیره را داریم و در بعد ثابت استان کرمانشاه که مادر مکانی ماست و ما فرزند آنیم/ او هستیم ساحت متغیر مکانی شهرستان‌های کرمانشاه،

سنقر، پاره، صحنه و غیره را داریم. در بعد ثابت یکی از این شهرستان‌ها، دارای ساحات متغیر بخش‌های متفاوت هستیم و در بعد ثابت یک بخش به عنوان مثال ساحات متغیر دهستان و در بعد ثابت یک ده، ساحات متغیر روستا را داریم. در بعد ثابت یک روستا، ساحات متغیر محلات گوناگون، در بعد ثابت یک محله ساحات متغیر کوچه، در بعد ثابت یک کوچه ساحات متغیر خانه‌های مختلف، در بعد ثابت خانه ساحت متغیر خانواده و در بعد ثابت یک خانواده ساحات متغیر افراد آن خانواده را داریم. چنین فرایندی که پدیدارها را به صورت مادرما در خود نگه داشته است. «اصل مادرما بودن هستی» است. بدین ترتیب می‌توان این اصل را به سایر پدیدارها نیز تعمیم داد. مثلاً خودآگاه فردی در مای بالاتر از خود خودآگاه جمعی واقع است، ناخودآگاه فردی نیز تحت سیطره‌ی ناخودآگاه جمعی و خودآگاه و ناخودآگاه جمعی_فردی تحت لوای مای بالاتر از خود یعنی فراآگاه واقع است و فراآگاه فردی نیز تحت لوای فراآگاه جمعی و فراآگاه نیز در ذیل مای بالاتر از خود یعنی مقام جامع تمام آگاهی‌ها یا لوگوس واقع است. و آن نیز به صورت طولی تحت هرم مای بالاتر از خود واقع است. (هاشمی، ۱۳۹۹:۵-۵۰) و بدین ترتیب کلمه و زبان نیز در هرم مادر ما واقع هستند. چنانکه کلمه در هرم پاره‌گفتار، شبه جمله، جمله، سطر، پاراگراف، متن ساحت مقام جامع متکثر، زبان، ساحت مقام جامع وجودی یا لوگوس و مای بالاتر از آن واقع است. بنابراین هر کلمه دارای ابعاد ثابت و متغییر در افق تاریخی است و در نتیجه ذهر گذاره نیز در افق تاریخی دارای ابعاد ثابت و متغییر است و به طبع هر پاراگراف هر متن هر کتاب هر سیستم پارادایم و ساختاری نیز در ساحات اندیشگانی زبانی نژادی و.. دارای ابعاد محدود ثابت و با حفظ و همراهی همواره‌ی همان ساحات می‌تواند دارای بی‌نهایت ساحت متغییر بشود. لذا می‌توان گفت ابعاد ثابت و متغییر حقیقت عمیق وجود کلمه (در ساحت معنا، گفتار و نوشتار و...) نیز تحت شمول هرم مادرما هستند. و ابعاد ثابت حقیقت عمیق معنایی یک کلمه در قاره‌ی آسیا با قاره‌ی دیگر در جزئیات می‌تواند متفاوت باشد. اما در کلیت یا بهره‌ای که از لوگوس یا مقام جامع وجودی می‌برد، می‌تواند ابعاد یکسان و ثابت بپذیرد.

هر سیستم زبانی (گزاره، پاراگراف، جمله، متن، کتاب و...) هر کدام ظرفیتی موجودی برای نمود بخشیدن به ساحت امکانات وجودی زبان را که همواره فراساختاری‌ست نمود و بروز می‌بخشد. مثلاً بعد ثابت حقیقت عمیق معنایی کلمه عشق می‌تواند مکان به مکان، زمان به زمان،

از مذهبی به مذهب دیگر، از جنسی نسبت به جنس دیگر، و حتی فرد به فرد و در بین هم جنسان نیز ابعاد متغییر و متفاوتی با حفظ و همراهی همواره‌ی آن بعد ثابت بپذیرد. پس هر پدیداری با حفظ ابعاد ثابت حقیقت عمیق خویش می‌تواند در مای پایین‌تر عربان شده و ابعاد متغییری را نمود ببخشد. (همان)

۳_ خودآگاه و ناخودآگاه جمعی-فردی هفتگانه:

برای ورود به بحثِ خودآگاه‌های جمعی-فردی و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی ابتدا می‌بایست، ساحت فراآگاه تشریح شود. فراآگاه، مقام جامع وجودی تمام ساحات متکثر درونی انسان است که به دو ساحت تقسیم می‌شود:

۱. ساحت ظاهری فراآگاه

۲. ساحت باطنی فراآگاه

ساحت ظاهری را خودآگاه و ساحت درونی و باطنی را ناخودآگاه می‌نامیم. ساحت ظاهری فراآگاه ساحتی است که می‌توان به آن علم پیدا کرد و آن را تحت تأثیر قرار داد یا از آن غافل بود و صرفاً تحت تأثیر آن قرار گرفت. انسان در ساحت ظاهری خودآگاه می‌تواند با آگاهی بر آگاهی برتری که بر آگاهی غریزی خود دارد بر آن ساحت علم و اشراف پیدا کند. ساحت باطنی فراآگاه نیز شامل درونگاه انسان می‌باشد و نمود پیدا می‌کند؛ اما ساحت خودآگاه انسان بر آن علم و اشراف و دسترسی ندارد و دارای ساحت‌های خودمختار و غیرارادی است که در درون انسان کنش و واکنش‌هایی را منجر می‌شود. و خودآگاه تنها به نمودهای بسیار کوچکی از آنها آگاهی می‌یابد. با رویکرد مراقبه‌ای همانند مراقبه‌ی شناور می‌توان ساحت پنهان ضمیر فراآگاه را نیز وارد قلمروی اراده و ضمیر خودآگاه کرد و به طبع هر انسانی که بیشتر بتواند ساحت باطنی اش را به حیطة ی آگاهی مسلط و اراده‌ی مشخص خود درآورد از لحاظ وجودی به ساحات متعالی‌تر دست یافته است. پس با آگاهی و شناخت بیش از پیش خودآگاه‌های جمعی-فردی است که می‌توان به شعوری متعالی‌تر و فراآگاهی فرارونده تر دست یافت.

از منظر فراساختارگرایی تقسیم تمام ساحات وجودی انسان به خودآگاه و ناخودآگاه که از نظر روان‌شناسان غرب از فروید تا یونگ صورت گرفته، به نوعی محدود کردن و تحقیر دانشورانه‌ی

ساحات وجودی انسان است، بدون آن که کشف دانشمندان و روان‌شناسان پیشین را نفی کنیم. زبان‌شناسی فراساختارگرا و بنیانگذار آن، برای اولین بار خودآگاه و ناخودآگاه فردی و جمعی را که فروید و یونگ به آن‌ها اشاراتی داشتند نقد کرده و روان‌انسان را به هفت خودآگاه ناخودآگاه جمعی-فردی دز ساختار مشکک مادرماتیک هستی تقسیم‌بندی می‌کند و تعاریف و نام‌گذاری‌های متفاوتی را ارائه می‌دهد.

استفاده از اصطلاح جمعی-فردی نشان دهنده‌ی این است که انسان چکیده‌ی تمام هستی بوده و در تمام هستی گسترده شده است. در توضیح خودآگاه و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه، بیشتر بر اصطلاح جمعی-فردی اصرار تئوریک داریم، زیرا آنگاه که در خودآگاه و ناخودآگاه‌های جمعی-فردی هفتگانه در هرم «مادرما» بنا بر بعدها‌ی ثابت و متغیر هستی یعنی حقیقت عمیق حرکت می‌کنیم درمی‌یابیم که تمام هستی در وجود انسان خلاصه شده، اما هنگامی که از خود انسان شروع می‌کنیم و به نوعی خودآگاه و ناخودآگاه‌های فردی-جمعی هفت‌گانه را مدنظر قرار می‌دهیم در خواهیم یافت که وجودمان در تمامیت هستی گسترده شده، آن گونه که بی‌پایانیم و تمام هستی در ما خلاصه شده است. ما موجودیت فیزیکی‌مان داریم که تن ماست اما وجودمان شیرازه‌ی تمام هستی بوده و در تمام هستی وجود دارد. شیرازه‌ی ما در کالبدی تنانه مشهود است. ما در کل هستیم و کل در ماست.

هفت خودآگاه جمعی-فردی:

۱. خودآگاه جمعی-فردی مکانی
۲. خودآگاه جمعی-فردی زمانی
۳. خودآگاه جمعی-فردی زبانی
۴. خودآگاه جمعی-فردی روانی-جنسیتی
۵. خودآگاه جمعی-فردی اندیشگانی
۶. خودآگاه جمعی-فردی نژادی
۷. خودآگاه جمعی-فردی رسانه‌ای مجازی

هفت ناخودآگاه جمعی_ فردی:

۱. ناخودآگاه جمعی_ فردی مکانی

۲. ناخودآگاه جمعی_ فردی زمانی

۳. ناخودآگاه جمعی_ فردی زبانی

۴. ناخودآگاه جمعی_ فردی روانی_ جنسیتی

۵. ناخودآگاه جمعی_ فردی اندیشگانی

۶. ناخودآگاه جمعی_ فردی نژادی

۷. ناخودآگاه جمعی_ فردی رسانه‌ای مجازی

اصل «انسان_کلمه» و زبان‌شناسی فراساختارگرا:

در زبان‌شناسی ساختارگرا انسان و به تبع کلمه در سیستم ساختاری و ارتباط اجزا با همدیگر تعریف می‌شود. یعنی خارج از سیستم‌ها و ساختارهایی که زبان‌شناسی برای کلمه، و جامعه ساختارگرا برای انسان تعریف کرده است؛ انسان و کلمه دارای معنا نخواهند بود. و اگر انسان و به تبع کلمه بخواهد خارج از اصل رابطه و تفاوت که در ساختارگرایی مطرح است، حضور معناگرا و هدفمند داشته باشد. میسر نخواهد شد. پس ارتباط انسان و مکاتب زبان‌شناسی و حتا مکاتب ادبی و فلسفی، ارتباطی متقابل و پایاپای است. یعنی هر آن گونه که به کلمه بنگریم، انسان نیز با توجه به آن نوع نگاه تعریف می‌شود. انسان ساختارگرا در ساختارها محدود و تعریف می‌شود. انسان پساساختارگرا در دال‌های و معناهای متعدد و بی‌پایان گم می‌شود که در نهایت به فقدان معنا تن می‌دهد. و در ساختارشکنی در تفاوت با دیگری معنایی قرار دادی وضع می‌کند که هیچ گونه اصالتی ندارد. اما اصل «انسان_کلمه» در زبان‌شناسی فراساختارگرا بیان می‌دارد که انسان ساختارگرا، پساساختارگرا و ساختارشکن هر کدام انسان‌هایی، بعدگرا و منحرف هستند، اما انسان فراساختارگرا که از ساختارها فراروی کرده است و اصالت وجودی خود را در تفاوت با دیگری نمی‌یابد و لزوماً به جنسی ما بین دو جنس زن و مرد نمی‌اندیشد؛ بلکه به بنیان روایتی در ساحت وجود گشوده‌ی انسانی بر و در

هستی می‌اندیشد که همان مقام جامع وجودی می‌باشد. و انسان را در هیچ سیستم و ساختاری محدود نمی‌کند. و برای او قائل به حقیقت عمیق وجودی می‌باشد که دارای ابعاد ثابت وجودی و ابعاد متغییر موجودی در هرم مادرمائیک است.

نتیجه‌گیری:

در این نوشتار ضمن بررسی ساختارگرایی، پساساختارگرایی و ساختارشکنی به طور اجمالی دریافت می‌شود که در این مکاتب زبان‌شناسی کلمه و زبان و انواع ماهیت‌های آنها نتیجه‌ی قراردادهای و قوانین و قواعدی است که در اثر اجماع افراد و نهادهای قدرت شکل می‌گیرد. لذا چیزی به عنوان ذات یا جوهر در این مکاتب زبان‌شناسی وجود ندارد. و این مکاتب ضدذاتگرا می‌باشند. که از نگاه آنها در سیر تاریخ، ماهیت‌های کلمه و زبان شکل گرفته است و کلمه بر هیچ بنیانی جز قرارداد افراد و نهادهای قدرت استوار نیست. اما در مکتب فراساختارگرایی برای کلمه چند ساحت تعریف می‌شود: ۱_مقام جامع وجودی کلمه، ۲_مقام متکثر موجودی کلمات، و ۳_مقام مصنوع. در درجه‌ی اول کلمه در ساحت مقام جامع وجودی فرازمان، فرامکان، فرابعد و... است و جوهر معنایی کلمه بهره‌ای از وجود می‌برد که به آن لوگوس کلمه گفته می‌شود. در درجه‌ی دوم کلمه از چندین جوهره‌ی هم‌افزا (جوهر معنایی، جوهرگفتاری، جوهر نوشتاری، جوهر حرکتی، جوهر اجتماعی، جوهر شرایطی، و...) موجودیت یافته و هستی‌مند شده است. لذا کلمه برخلاف نظر ساختارگرایان عرض نیست و جوهر است. پس مکتب فراساختارگرایی به ذات‌گرایی عربی‌نویسی گرایش دارد. و حتی ساحت‌هایی از کلمه که در جهان چهاربعدی هیات مادی پذیرفته اند و با توجه به مکان و زمان انواع اشکال و صورتهای متفاوت طبق قرار داد پذیرفته اند، نیز به گونه‌ای ضرورت وجودی کلمه در آن مکان ها و زمان ها هستند و از قراردادی بودن صرف فراروی کرده اند و ضرورت وجودی کلمه در آن مکان و زمان و شرایط خودآگاهی و ناخودآگاهی هستند. اما از نگاه تاریخ‌گرایی و ضد تاریخ‌گرایی می‌توان مکاتب زبان‌شناسی ساختارگرا و پساساختارگرا و ساختارشکنی را تاریخ‌گرا دانست و زبان‌شناسی فراساختارگرا را تابع تاریخ‌گرایی عمیق‌گرا دانست. زیرا در این تعریف کلمه یک حقیقت عمیق است که ابعاد ثابت و متغییر می‌گذرد. ابعاد متغییر کلمه در هرم مادر ما با حفظ و همراهی همواره و ایدئولوژیک ابعاد ثابت، معانی و صورت‌های متفاوت از لحاظ گفتار و نوشتار و معنا می‌پذیرد و گسترش می‌یابد. قابل ذکر است که تمامی این معانی

و صورت‌های گفتاری و نوشتاری به صورت بالقوه در ژنتیک کلمات موجود و محفوظ است. و همانطور که انسان ساختارگرا که تمام هویت‌اش از روابط او در اجتماع نشات می‌گیرد محصول تفکر ساختارگرایی در مورد کلمات است. و انسان فراساختارگرا فراتر از اصل رابطه و تفاوت و انواع معانی که در روابط اجتماعی کسب می‌کند به اصل انسان وجود‌گرا بازگشت آوانگارد دارد. زیرا انسان ساختارگرا و قرن نوزده و بیستمی انسانی تک‌ساحتی و اغلب بیمارگون که یک ساحت از کلمه را در خود افزایش و دیگر ساحت‌ها را کاهش می‌دهد. اما انسان فراساختارگرا انسانی است که از لحاظ وجودی هدفش نیل به مقام جامع وجودی خویش است و روابط و تفاوت‌ها و انواع ابعاد کلمه ابزارهایی در جهت تکوین و تکامل خود و کلمه هستند.

منابع:

- احمدی، بابک، (۱۳۸۰)، ساختار و تأویل متن، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
- ارسطو، متافیزیک، ترجمه شرف‌الدین خراسانی، چاپ سوم، انتشارات حکمت، ۱۳۸۴.
-، متافیزیک، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ دوم، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۵.
- امامی، نصرالله، ساختارگرایی و نقد ساختاری، اهواز، رسش ۱۳۸۲.
- ایگلتون، تری (۱۳۶۸). پیش‌درآمدی بر نظریه ادبی، ترجمه: عباس مخیر، تهران، نشر مرکز.
- بنتون، تدریس و کرایب، یان (۱۳۹۱)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمد متحد، نشر آگر، چاپ چهارم، تهران.
- پورنامداریان، تقی، (۱۳۸۱)، در سایه‌ای آفتاب، تهران، انتشارات علمی.
- پین، مایکل و همکاران (۱۳۸۶)، فرهنگ اندیشه انتقادی از روشنگری تا پسامدرنیته، پیام یزدانجو، نشر مرکز.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، گذر از مدرنیته، نیچه، فوکو، لیوتار، دریدل، تهران، نشر آگه.

- رامان، سلدن، (۱۳۷۵)، نظریه ادبی و نقد علنی، ترجمه سخنور وزنانی، موسسه فرزانه‌گان پیشرو.
- علوی مقدم، مهیار (۱۳۷۷)، نظریه‌های نقد ادبی معاصر، تهران، انتشارات سمت.
- فکوهی، ناصر، تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی، تهران، نی، ۱۳۸۶.
- کالر، جاناتان، فردینان دوسوسور، ترجمه کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۹.
- مشکوة‌الدینی، مهدی، (۱۳۷۳)، سیر زبان‌شناسی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- معیر زاده، مریم (۱۳۹۰) ذات‌گرایی ارسطویی و ذات‌گرایی علمی برایان الیس، جستارهای فلسفی، شماره بیست، ص ۲۹_۴۴

peters,m.(2003).post_structuralism and cation ,journal of jhnovationsih
educationalresearch ,vol3,no8

gea.k.(1995).the rivisitea and derridascall for academic respon
sibility,educational theory,3,45

derrida,j.(1976).of gramnatology.trans.6.c.spivak.baltimore and
london:johnhop_kins university press.p10284